خلبان شهید محمد اکبری از شهدای هوانیروز در جنگ تحمیلی رمضان

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید خلبان سرهنگ دوم محمد اکبری روشن از شهدای جنگ تحمیلی رمضان

پسرم تا پای جان برای وطن ایستادگی کرد

■ زینب محمودی عالمی

روی مزار شهید خلبان محمد اکبری روشن این شعر نوشته شده است: به راه میهن و دینم فدا کردم جوانی را / به آگاهی پسندیدم بهشت جاودانی را / بگو با مادر خوبم شهید هرگز نمی‌میرد / ره عشق و شهادت را ز مولایم علی گیرم
شهید محمد اکبری روشن فروردین سال ۱۳۶۸ در بابل چشم به جهان هستی گشود. سال ۱۳۸۶ در رشته خلبانی پذیرفته شد و وارد ارتش جمهوری اسلامی ایران شد. پس از سال‌ها خدمت به ایران اسلامی، ۱۴اسفند ۱۴۰۴ در جنگ تحمیلی رمضان از سوی حمله موشکی شیطان‌پرستان دنیا، یعنی امریکای جنایتکار و اسرائیل غاصب در هوانیروز اصفهان خلعت جاودانه شهادت پوشید. ویدئوی بی‌قراری عموی شهید خلبان محمداکبری روشن در وداع این جوان رعنا را که می‌بینم، به یاد داغ علی‌اکبرهای جوان ایران می‌افتم که چه بی‌محابانه به مصاف دشمن رفتند تا اسلام و ایران چون خورشید تابان بر تارک هستی بدرخشد. آنچه می‌خوانید همکلامی ما با «شهناز قنبری مصیر» مادر «خلبان شهید سرهنگ دوم محمد اکبری روشن» است که از نظرتان می‌گذرد.

خاطرات دوران کودکی را از کجا آغاز می‌کنید؟
در سحرگاه فروردین ۱۳۶۸ پسر زیبایم محمد به دنیا آمد. کودکی آرامی داشت و از آن دوران در مراسم مداحی و قرائت قرآن شرکت می‌کرد. پسرم در دبستان شهید اکبرزاده قلم به دست گرفت و شیرینی علم و دانش به وجودش نشست. دوران راهنمایی را در مدرسه آزادی سپری کرد و در دبیرستان امام‌حسین(ع) در رشته ریاضی فیزیک ادامه تحصیل داد. هر روز در گرما و سرما از روستای روشن‌آباد به شهر بابل می‌رفت و وقتش را وقف درس خواندن کرده بود.

به عنوان مادر چه تعاریفی از پسرتان دارید؟
نذر کرده بودم پسرم مداح اهل‌بیت (ع) شود. علاقه زیاد او به اهل بیت(ع) و به خصوص امام حسین (ع) موجب شد تا هر سال در ایام محرم مداحی و ذکر مصیبت آل‌الله می‌کرد. پسرم مهربان و دلسوز بود، همیشه حق می‌گفت و ناحقی نمی‌کرد. همیشه در سکوت بود و کم حرف می‌زد. با کسی کار نداشت. همیشه مشغول کار خودش بود. به هیچ وجه آزارش به کسی نمی‌رسید. دل نازکی داشت و دلسوز دیگران بود. بسیار شجاع، صاف و صادق، پاکدل و پاکدست بود. هر کسی که کمک می‌خواست، کمک می‌کرد. لباس خلبانی را خیلی دوست داشت و علاقه زیادی به خلبانی داشت؛ همیشه منظم و مرتب بود.

چه سالی وارد ارتش جمهوری اسلامی ایران شدند؟
شهید در سال ۱۳۸۶ وارد ارتش شد. به خلبانان شهید کشوری، شیرودی و شهید چمران خیلی علاقه‌مند بود و این شهدا الگویش بودند. آماده کنکور بود که تصمیم گرفت در آزمون افسری شرکت کند. با علاقه‌ای که به تحصیل داشت در هر دو آزمون با نمرات بالا پذیرفته شد و پس از گذراندن مراحل مختلف و سخت خلبانی وارد ارتش شد. پسرم کوهی از تلاش بود و با تمام سختی‌ها می‌جنگید. یکی از بهترین و شجاع‌ترین خلبانان هلی‌کوپتر شده بود. مهارت‌های زیادی در رانندگی، تخصص کامل در زبان انگلیسی، رشته‌های ورزشی بوکس و بدنسازی داشت.

شهید متأهل بودند، چند فرزند ثمره زندگی‌شان است؟
پسرم در سال ۱۳۹۶ طعم شیرین پدر شدن را چشید. پدری مهربان که برای تک پسرش زندگی می‌کرد و اولویت زندگی‌اش شد. با همه مشکلاتی که داشت، همه فکر و ذکرش پسرش آرشاجان بود.

آخرین دیدارتان با شهید چه زمانی بود؟
آخرین باری که به خانه‌ام آمد، گویی حس کرده بود سفر آخرش است. حق فرزندی‌اش را مثل همیشه به طور کامل ادا می‌کرد. در کارهای خانه کمک حالم بود. خانه را برای سال جدید گردگیری کرد. دیوارهای خانه را رنگ زد و پنجره‌ها را تمیز کرد. گویا که خانه مادرش را آماده میزبانی میهمانانش برای بعد از شهادتش کرده بود. روزی که عازم اصفهان بود، سفارش تنها یادگارش «آرشا» را می‌کرد. رفتارش فرق کرده بود. انگار می‌دانست که این سفر آخر است. روزی که پسرم می‌رفت، گفت مادرجان ۱۹ سال حقوق از بیت‌المال گرفتم که امروز بروم. پای رفتنم را سست نکن. پسرم این حرف‌ها را زد و رفت. من هم به یاد شهیدم استقامت می‌کنم و تا جان در بدن دارم برای این کشور، مردم، انقلاب و این خاک تلاش می‌کنم و همین جان ناقابلم را سپر ایران می‌کنم تا مادر سادات و مادر امام‌حسین(ع)، یعنی حضرت زهرای اطهر (س) خریدارم شود.

چطور از شهادت پسرتان باخبر شدید؟
یک شبانه‌روز قبل از شهادت پسرم آرام و قرار نداشتم. انگار آگاه شده بودم که پسرم شهید می‌شود و همانگونه هم شد، خبر شهادتش را برایم آوردند. ابتدا به برادرش گفتند محمد مجروح شده است، اما برادرش این حرف را قبول نکرد. متوجه شده بود که محمد شهید شده و نمی‌خواهند مستقیم این خبر را بدهند. جرئت نمی‌کردند به من خبر بدهند. گفتند به مادر امروز چیزی نگویید فردا خبر بدهید. ماه رمضان بود و هر شب به مسجد می‌رفتم. اطرافیان نگران بودند که مبادا من خبر را از مردم بشنوم. بنابراین عصر همان روز خبر شهادتش را به من دادند.

از نحوه شهادتش چه تعریفی به شما کرده‌اند؟
بعدها به ما گفتند وقتی شروع جنگ، پایگاه هوانیروز را تخلیه کرده بودند، اما پهپادهای دشمن روزی دو یا سه ساعت روی تونل می‌چرخیدند. پسرم می‌دانست دشمن صهیونیستی می‌خواهد حمله کند، اما شهید خلبانم با این حال سر پستش قرار گرفت و از دشمن نترسید و در کنار بالگردها با همرزمانش در حال انجام وظیفه بود که جنگنده‌های دشمن، یعنی امریکا و اسرائیل که خدا نابودشان کند، حمله کردند و پسرم را به شهادت رساندند. محمدجانم پدری مهربان بود و عاشق تنها یادگارش آرشا بود؛ مردی نترس، ورزشکار و قدرتمند بود. خیلی کم پیش می‌آمد اتفاقی بیفتد و پسرم با شجاعت در دل دشمن نباشد و شجاعانه ایستادگی نکند. آنقدر با دشمن مبارزه کرد تا شهید شد.

شهید در مورد دفاع و ایستادگی در مقابل دشمنان ایران چه می‌گفتند؟
پسرم شهید شد و در خون خود غلتید و با نحوه شهادتش اعلام کرد چه اعتقاداتی دارد و برای وطنش و ایستادگی در برابر دشمن تا چه میزان می‌خواهد هزینه بدهد. وای بر دلم که هرچه از پسرم بگویم کم است و هرچه زمان می‌گذرد، دلتنگی‌ام برایش بیشتر می‌شود.
بعد از حمله دشمنان به مدرسه شجره طیبه میناب و شهادت رهبر و امام شهیدمان که به همراه خانواده و نوه عزیزش مانند مولایش امام‌حسین(ع) شهید شدند، شهادت مظلومانه رهبر شهید و خون این شهدا مردم عزیز را بیشتر متحد کرد. ایران خاک و وطن ماست و اگر ایران نبود ما هم نبودیم. از آب و خاک ایران به اینجا رسیدیم و از آب و خاک ایران‌مان دفاع می‌کنیم. پسرم تا پایان جانش برای این مملکت ایستادگی کرد. با وجود اینکه می‌دانست پهپادها از روی سرش می‌گذرند، اما تا پای جان برای حفظ وطن عزیزمان ایستادگی کرد.

امت اسلام و ایران چگونه باید سد راه دشمن در مقابل شیطان‌پرستان دنیا، یعنی امریکا و اسرائیل شوند و از غارت ممالک اسلامی ممانعت کنند؟
اولین مورد بحث اتحاد و همبستگی مردم در قبال تفرقه‌افکنان و دشمنان اسلام و ایران است. مردم باید از وطن‌فروشان برحذر باشند. اتحاد و همدلی رمز پیروزی ماست. همانطور که مردم روزهای زیادی در راهپیمایی هستند زحمت می‌کشند، ایستاده‌اند. واقعاً اگر ایستادگی و همدلی مردم نبود، نمی‌شد. من به عنوان مادر شهید با این داغ بزرگی که دیدم، هر شب با نوه‌ام در راهپیمایی شرکت می‌کنم. با سخنرانی‌هایی که در شهرمان کردم، هزاران نفر از مردم برای مظلومیت شهدا اشک ریختند. صدای گریه مردم را شنیدم که چگونه دردمند ایران جان‌مان هستند. فقط و فقط رمز پیروزی ما اتحاد و همبستگی مردم عزیز ایران است. ایران ما خیلی شهید داد، مثل پسر خلبانم، امام شهید و شهدای زیادی که خون‌شان این درخت تنومند انقلاب اسلامی را تا قیام مهدی موعود(عج) آبیاری می‌کند و زمینه‌ساز ظهور منجی عالم بشریت است. شهدا به قول‌شان وفا کردند. مردم انقلابی هم وفا کردند و روزهای متوالی در میادین شهرها با همه وجود در خیابان‌ها ایستادند. به عنوان مادر شهید از مسئولان می‌خواهم که ارزش این فرصتی که در اختیارشان است را بدانند و تنگه‌هرمز را همچنان بسته نگه دارند و تحت هیچ شرایطی کوتاه نیایند. مملکت ما امام زمانی است و این مملکت را به اوج پیشرفت و تعالی برسانند. ان‌شاءالله فلسطینیان و کل مسلمانان از شر اسرائیل و امریکا نجات یابیم و خداوند نابودشان کند.

از دلتنگی مادرانه‌تان بگویید، این روزها به شما چه می‌گذرد؟
هر وقت یاد پسرم می‌افتم، این شعر را زمزمه می‌کنم:
چهل روزه صدای گل نیامد صدای چهچه بلبل نیامد
چهل روز و چهل منزل اسیرم غم چهل ساله گویی کرده پیرم
چهل روزه محمد را ندیدم غم عشقش به جان و دل خریدم
چهل روزه غم چهل ساله دیدم غم و اندوه دیدم ناله دیدم
امروز بیش از ۴۰ روز از شهادت فرزند خلبانم، عقاب تیزپرواز آسمان‌های ایران می‌گذرد. نمی‌دانم چگونه از غمی که بر دلم نشسته سخن بگویم. دلم خیلی برای پسرم نور چشمم تنگ شده است. حاضرم تمام دنیا را بدهم فقط یک ثانیه دیگر او را ببینم. عزیز دلم فدای مهربانی و دلسوزی‌هایت، فدای قلب ساده‌ات، فدای قد رعنا و رشیدت. آنقدر پسرم تواضع داشت حتی مردم روستای ما نمی‌دانستند پسرم خلبان است. با رنج و زحمت فراوان این شیرمرد را بزرگ کردم و در برابر چشمانم قد کشید و به دنبال آرزویش، خلبانی رفت. وقتی نگاهش می‌کردم به خودم افتخار می‌کردم. سال ۹۵ پدرش به رحمت خدا رفت. پسرم زندگی را بی‌اندازه دوست داشت. برای ما از جان مایه گذاشت، جنگید. ورزشکار و زورمند بود. دوستانش می‌گویند فقط موشک حریفش می‌شد. روزی که خبر شهادت رهبر عزیز ما را شنید، مانند اسپند روی آتش بی‌قرار شد. می‌گفت این حرامی‌ها دیگر شورش را درآوردند. آخر شب عازم اصفهان شد و عصر فردای همان روز که تا ابد به یادش می‌سوزم، خبر شهادتش را آوردند.
چندین شب با زاری از خدا خواستم خدایا فقط یک لحظه خوابش را ببینم، آن صورت زیبا را دوباره ببینم. چند شب پیش پسرم را در خواب دیدم در مکانی نورانی در تابوتی با روکش سبزرنگ بود و گفت: مادر اینجا هفت بانوی جهان، یعنی فاطمه بن اسد مادر امیرالمؤمنین، حضرت خدیجه، حضرت فاطمه زهرا(س)، حضرت ام‌البنین مادر ابوالفضل(ع)، حضرت نرجس خاتون مادر امام زمان(عج)، حضرت زینب دختر امیرالمؤمنین، حضرت معصومه دختر موسی ابن جعفر(ع) مراقب من هستند و برایم گریه می‌کنند. گفتم آن تابوت دیگر برای کیست، گفت: امام حسین (ع).

وقتی پیکر مطهر شهید را دیدید، آن لحظات و دلتنگی‌هایتان چگونه گذشت؟
روزی که بر سر تابوتش رفتم، بدن پسرم مانند سرورش امام حسین (ع) شده بود. امام حسین(ع) خریدارش شد. یک‌بار در عالم رؤیا به من گفت: مادر! جایم خیلی خوب است، اصلاً نگرانم نباش. فقط مراقب آرشاجانم باش. من هم به مولای‌مان می‌گویم یا امام حسین پسرم را به تو سپردم. یا امام حسین همه وجودم را به تو سپردم. ای مولایم حسین و ای سرورم حسین بدن پاره‌پاره‌اش را در آغوشت بگیر، اما الان به مردم می‌گویم جای غم و غصه نیست. من مادر شهید سرهنگ دوم خلبان محمد اکبری روشن به شما می‌گویم الان وقت برای غصه خوردن نداریم. وقتی سر خصم را به خاک مالیدیم، با هم گریه می‌کنیم. همه ما نهایتاً یک روز می‌میریم. جنگ هم تمام می‌شود. برخی در بستر بیماری یا در تصادف یا در خواب می‌میریم. مشهور است که می‌گویند اگر شهید نشوی می‌میری. اما بالعکس امام‌علی(ع) می‌فرماید: کسی که نمیرد شهید می‌شود. شهادت، یعنی زندگی. دری بسیار کوچک باز می‌شود باید به سوی آن دوید. محمد جانم توانست و زیرکی کرد. شهید شد و نمرد و در خون خود رقصید و رستگار شد.
رقص جولان بر سر میدان کنند/رقص اندر خون خود مردان کنند

“
پسرم خلبان بالگرد ارتش بود و سال‌ها در هوانیروز خدمت کرد. بعد از شروع جنگ با آنکه می‌دانست دشمن صهیونیستی می‌خواهد حمله کند، با این حال سر پستش قرار گرفت و از دشمن نترسید و در کنار بالگردها با همرزمانش در حال انجام وظیفه بود که جنگنده‌های دشمن امریکایی- اسرائیلی که خدا نابودشان کند، حمله کردند و پسرم را به شهادت رساندند

فرازی از وصیتنامه شهید

خدایا، پروردگارا از کودکی در خانه اهل بیتت نوکری کردم، مداحی کردم تا به من نگاه کنی. در جوانی پدر عزیزم را از دست دادم و تنها شدم. در همه مشکلات و گرفتاری‌ها که تو می‌دانی در غربت چقدر برایم سخت بود، اما من با قدرت ادامه دادم و از نظر روحی و جسمی مقاومت کردم.
مادر عزیزم! در این امر جدی باش تا هر اتفاقی برایم افتاد شرمنده تنها یادگارم نباشم. دوست دارم یادگارم در تحصیل موفق باشد و دکتر شود. در این ایام که دشمن خونخوار به ایران حمله کرده و رهبر عزیزم را به شهادت رسانده، با وجود شرایط سخت زندگی کوله پشتی‌ام را بر می‌دارم و به اصفهان می‌روم و دین دو دهه حقوق که از بیت‌المال گرفتم را به مردم و ایران جان ادا می‌کنم.
مادر جان! مراقب یادگارم باش و آسایش مادی و معنوی او را هرچه تمام‌تر برایش فراهم کن.

شهید اکبری در کنار فرزندش

“
روزی که بر سر تابوتش رفتم، بدن پسرم مانند سرورش امام حسین (ع) شده بود. امام حسین(ع) خریدارش شد. یکبار در عالم رؤیا به من گفت مادر! جایم خیلی خوب است، اصلاً نگرانم نباش. فقط مراقب آرشاجانم باش. من هم به مولای‌مان می‌گویم: یا امام حسین پسرم را به تو سپردم. یا امام حسین همه وجودم را به تو سپردم

فرزند شهید اکبری تصویر بابا و پرچم ایران را به دست دارد

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۱۱

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱														■	
۲		■				■							■		
۳			■				■					■			
۴				■				■			■				
۵					■					■					
۶		■				■			■					■	
۷			■				■						■		
۸	■			■								■			■
۹			■						■				■		
۱۰		■					■			■				■	
۱۱						■					■				
۱۲					■			■				■			
۱۳				■					■				■		
۱۴			■							■				■	
۱۵		■													

از راست به چپ
■ ۱- شاعر فارسی‌سرای هندوستان و سراینده هشت بهشت ■ ۲- مجلس اعیان- حریف جنگی- ضمیر انگلیسی ■ ۳- قورباغه- به گله می‌زند- سیاهرگ- مقعر ■ ۴- نام دبیرکل سابق سازمان ملل- جگر سیاه- واحد بازی تنیس- از ماه‌های میلادی ■ ۵- افسون و جادو شده- تیرانداز- مشکوک و نامعلوم ■ ۶- نادانی- قدم یک پا- کوشا ■ ۷- ریشه- از حبوبات- ناآشنا- فرمان ماشین ■ ۸- خاندان- اداره آگاهی سابق- یار غم ■ ۹- سطح دست- از خشکبار- ملیت گوگول- سیلی ■ ۱۰- بیماری سگ- دوستی- بی‌خبر از گرسنه ■ ۱۱- شهری در عراق که روزی در دست داعش گرفتار بود- از هفت‌سین‌ها- شهری در ایتالیا ■ ۱۲- پدر- هزار کیلو- دختر انگلیسی- جدا و غیر ■ ۱۳- قدیمی- نان استوانه‌ای- دهل- بی حال ■ ۱۴- موضوع و مبحث- مفلس و بینوا- از هر دو طرف از سوره‌های قرآن است ■ ۱۵- زاینده‌رود در آن می‌ریزد

از بالا به پایین
■ ۱- طرفدار هرج و مرج- شخصیت سینمایی ■ ۲- نارس- میان شکم- نامشخص ■ ۳- از نام‌های پیامبر در قرآن- بافتن- کوبیدنی مطبخ ■ ۴- لون- بااهمیت- نوعی ماسه- یک بر روی یک ■ ۵- خرمای نرسیده- بخت‌آزمایی- همراه چفت ■ ۶- عنوانی برای زرتشتیان پیش از اسلام- مسرت- علامت سوختگی ■ ۷- راه شاعرانه- عقاب سیاه- بنده و شما- نماد پررویی است ■ ۸- عنوان اختصاری بین‌المللی سازمان جهانی هواشناسی - حداقل و دست‌کم- پر شدن مشک از آب ■ ۹- اولین قرارداد خرید نفت را با ایران امضا کرد- ضمیر اشاره- آلت برنجکوبی- نگهبان گله ■ ۱۰- نام و نشان- از نام‌های خدا- استخوان ران ■ ۱۱- از القاب فرنگی- اقتصاددان انگلیسی نویسنده کتاب اصل جمعیت- موجود خیالی برای ترساندن بچه‌ها ■ ۱۲- از بت‌های جاهلی- پایتخت معنوی ایران- یک حرف و سه حرف- واحدی برای کباب ■ ۱۳- قطب منفی- واحد احشام- نوعی حلوا ■ ۱۴- سبیل- ریگ نرم- در مثل آن را به چرک کف دست تشبیه می‌کنند ■ ۱۵- از جاذبه‌های گردشگری اصفهان- کم‌خونی ارثی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸			۲		۵			۱
۲		۱				۳		۸
				۹				۶
			۸	۵				
		۳				۹	۴	
	۹	۷						
			۹		۳	۱		
۱	۳				۴			
						۲	۵	

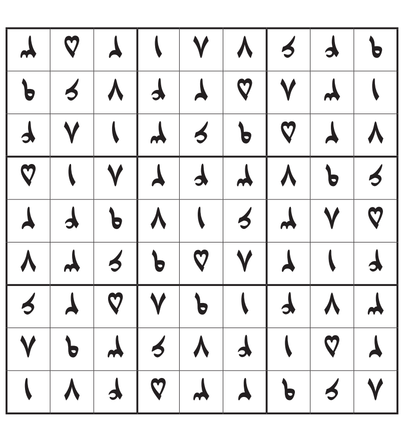

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۱۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	پ	ا	د	ر	م	ی	ا	ن	ی	■	ا	ف	ط	ا	ر
۲	ن	■	م	ه	ا	ر	■	ش	ک	ن	■	ا	ل	م	ا
۳	ت	ب	■	ا	ه	■	ن	ا	د	ا	ن	■	س	و	ش
۴	ا	د	ا	م	■	ت	س	■	ل	و	ا	ز	م	■	و
۵	گ	ی	و	■	ت	ر	ی	و	■	ی	ن	ا	■	ل	م
۶	و	ل	■	ف	ر	ی	م	ا	ن	■	ا	■	س	ا	و
۷	ن	■	د	ا	ع	ش	■	ت	و	ت	■	ر	ه	ی	ن
۸	■	ک	خ	■	ه	ی	ن	■	ا	ب	د	■	ا	ی	■
۹	ت	ا	م	ل	■	ن	ی	ت	■	م	ر	د	م	■	ت
۱۰	ا	س	ه	■	ل	■	ت	س	و	ا	ی	ک	■	س	ن
۱۱	ز	ه	■	ج	ن	ب	■	و	ا	ل	ک	■	ج	ن	گ
۱۲	ی	■	ت	ر	د	س	ت	■	ر	ت	■	ا	م	ا	س
۱۳	ا	ب	ر	■	ن	ا	ن	د	و	■	ج	ی	■	ن	ت
۱۴	ن	ا	ی	ب	■	ک	ی	ا	■	ن	گ	ا	ه	■	ا
۱۵	ه	م	ا	ی	ش	■	ا	س	م	د	ر	ک	ر	د	ن